

نوشته‌ی

دکتر فرخ فرحان - استاد دانشگاه

واژه‌های علمی نوین

از سال‌ها پیش همی‌خواستم که روزی خامه بدست گیرم و درباره‌ی واژه‌های نوینی که در بیست‌سی سال گذشته در زبان پارسی‌کنونی اندر آمده‌اند و بویژه آنهاییکه در دانش‌های گوناگون زبانزد دانشجو و استاد گشته و بسیاری از آنها در گفت و شنود روزانه پذیرفته شده‌اند با زبان دانان و شیفتگان گویش‌های ایرانی گفتگو و درد دل کنم.

هر چند بکار بردن واژه‌های نو، گام بلندی در پاسداری زبان پارسی و نگهداری از تاخت و تاز واژه‌ها و شیوه‌های بیگانه بوده‌است ولی ما میتوانستیم این گام را بروش سزاوارتر و درست‌تری برداریم. ما میتوانستیم واژه‌های بیشتر و بهتری را جایگزین اصطلاح‌های بیگانه، از تازی و فرنگی، که هنوز فرهستی (۱) از آنها در زبان علمی امروزی بگوش میخورد گردانیم. اگر پارسی‌کردن کلمه‌ها را از روی آیین‌های زبان‌شناسی، ریشه‌شناسی (۲) و دستور زبان انجام میدادیم واژه‌های پیشنهادی سازگاری بیشتری با روان زبان‌های ایرانی میداشتند و زمان بیشتری عمر میکردند و همگان آنها را می‌پسندیدند.

من نمی‌خواهم در اینجا دانشمندان و استادانی را که در ساختن واژه‌های نوین یازنده کردن کلمه‌های کهنه شده‌ی پارسی کوشش‌هایی کرده‌اند و آنها را در رشته‌های علمی خود بکار برده و تا اندازه‌ای کامیاب شده‌اند نکوهش کنم بلکه ایران‌دوستی و نیک‌اندیشی آنها را میستایم اما اگر میان دانشمندان رشته‌های مختلف همکاری بیشتری ایجاد میشد و بویژه کارشناسان

زبانهای ایرانی و دستور زبان در اینراه همگام و همرو میبودند نتایج بدست آمده ارزش بیشتر و پایهای علمی تری میداشت .

باری هر بار خواستام که درباره‌ی واژه‌های نوین سخن برانم با خود گفته‌ام که باید اینکار بدست زبان‌شناسان و ادیبانی که در زندگی تنها در رشته‌ی ادبیات یا دستور پارسی ، یا در رشته‌ی پارسی‌های دیرینه کار کرده و ورزیده شده‌اند انجام گیرد و فقط آنها باید درباره‌ی واژه‌های نوین نظر دهند و بجا یا نابجا بودن آنها را گواهی کنند . اما چند روز پیش اندرز پاکمردی که دورانی از زندگی را در پژوهش زبانهای دیرینه‌ی پارسی گذرانده‌است و من خاطر وی را سخت گرامی میدارم رای مرا برگرداند . او گفت که داوری درباره‌ی واژه‌های نو و وظیفه‌ی همه‌ی ایرانیان است و سزاوار است همه‌ی کسانی که دلبسته‌ی زبان و فرهنگ ما هستند به کلمه‌های نوین علاقه‌مند باشند و نیک‌بود آنها را بسنجند و درباره‌ی آنها بحث کنند بویژه آنها بیکیکه آموزشگر یکی از رشته‌های علمی هستند و با منطق و استدلال سروکار دارند و یا آنها بیکیکه در دستور فارسی، ریشه شناسی فارسی یا گویش‌های ایرانی یا زبانهای دیرینه مطالعاتی کرده‌اند .

من باین گفتار (۱) میخوام بحث بزرگی را آغاز کنم ، بحث درباره‌ی واژه‌های علمی نوین که در کتابهای علمی چاپ شده در سالهای اخیر بچشم میخورد و بتصویب فرهنگستان نرسیده‌اند . هدف من انتقاد یا بدگویی نیست بلکه میخوام هر یک از این واژه‌ها را از روی قواعد دستور زبان ، ریشه شناسی و وندشناسی (۲) بیازمایم و درباره‌ی ریشه ، اشتقاق و همسجی با واژه‌های هم‌ارز در زبانهای بزرگ امروزی بحث کنم و در این راه تاحدی که دانسته‌های یک فرد علاقه‌مند ولی بیرون از رشته (۳) اجازه میدهد پیش روم و از همه‌ی شیفتگان زبان پارسی و همه‌ی کسانی که به پاکی و ارزندگی زبان بی‌همتای ما دل بسته هستند یاوری میجویم . باور من اینست که ساختن واژه‌ی تازه بازنه کردن واژه‌ی کهنه شده کاری است بس سترگ ، نمیتوان در اینراه شتاب یا زورگویی روا داشت . اگر واژه‌ای نادرست یا ناخوشایند از آب درآید مردم آنرا نخواهند پذیرفت و عمر آن کوتاه خواهد بود .

از سوی دیگر در پیشنهاد کردن واژه‌های پارسی نوین امروز فردا کردن و دودلی سزاوار نیست و فروگذاری در اینکار ناشایسته‌است زیر امله‌ت و مجال ما اندک است . از هر سو که نگاه کنید واژه‌های نازی و اروپایی بر زبان کهن ما که تنها یادگار نیاکان ما است میتازند . در هر کوی و برزن که بنگرید همه‌گونه نامهای نا آشنا و همه‌جوره اسم‌های فرنگی بچشم میخورد . یک جهانگرد خارجی از روی نامهایی که درهای مغازه‌ها، هتل‌ها ، رستورانها ، سینماها و ما را آرایش بخشیده‌اند بسختی میتواند قبول کند که اینجا کشور سه‌هزار ساله‌ی ایران است . میان این نامها از هر زبانی که بخواهید هست بجز زبان ایرانی . پیشه‌ور ایرانی چنین می‌پندارد که اگر نام فرنگی و نا آشنا بر کسب‌گاه خود نگذارد کسب و کار او بر خواهد افتاد . در کلاس درس هر استادی که واژه‌ی بیگانه بیشتر بکار برد داناتر شمرده میشود حتی دانشجو نیز دلخوش است که واژه‌ی علمی را بفرا نسه ، با انگلیسی از دهان استاد بشنود و گاهی نیز درون پارانتز هم ارز فارسی آنرا بنویسد (و خدا میداند چه واژه‌ای !) .

اکنون در شهر ما همه جا گفتگو از سفینه فضائی است که بجای spacecraft انگلیسی بکار میبریم . گویا اگر فضاپیما (مانند هواپیما) یا فضا ناو (مانند نبرد ناو ، رزمناو) حتی کیهان ناو نام مینهادیم گناه بود و خطا بود . گویا دیگر گوش ایرانی به واژه‌ی ایرانی

۱- مقاله ۲- دانشی که از پیشوند و میانوند و پسوند گفتگو میکند و اینها

الفاظی هستند که به تنهایی معنی ندارند ولی برای ساختن واژه‌ها بکار میروند .

ناو بمعنی کشتی که مشتقات آنرا (ناوچه ، ناوه ، ناودان) هر روز بکار میبرد آشنایی ندارد و يك کلمه‌ی پیش‌پا افتاده‌ی تازی را برتر میداند . پس به بینید که فرصت اندک است و بی‌مایگان بسیار. ماهواره به آرش (1) satellite را مردم نپذیرفتند و کلمه‌ی « قمر مصنوعی » را برگزیدند درحالیکه آن واژه ازهر باره بجا و درست بود . نپذیرفتند زیرا کمتر کسی امروزه بدستور زبان ما دلبستگی دارد و وندهای پارسی را باز میشناسد . « وار » پسوند مانستگی (شباهت) و نیز شایستگی (لیاقت) است و برای ساختن صفت یا قید بکار میرود مانند گاهوار (تخت مانند) ، شاهوار (درخور شاه) ، بندهوار ، پیروار ، سزاوار ، بزگوار ، تاجوار (شایسته‌ی تاج) ، چاکروار ، راهوار (درخور راه) ، لاله‌وار ، شمشاد وار ، پدروار ، ستاره‌وار و بسیاری دیگر پس میتوان گفت‌کرده‌ی ماهوار ، جسم ماهوار، الا آخر .

هرچند خاستگاه این پسوند کاملاً روشن نیست و احتمال دارد از ریشه‌ی اوستائی بر (بردن) یا ور (پوشانیدن) مشتق شده باشد (۲) در زبان کنونی ما پسوند زنده‌ایست و حتی نعرای پس از اسلام آنرا با واژه‌های عربی بر آمیخته‌اند مانند : سلیمانوار (ظہیر فاریابی) ، مقلدوار (مولوی) ، بوجهلوار (ناصر خسرو) (۳) .

ه در آخر واژه نیز پسوندی است که برای ساختن نام (اسم) از واژه‌ای که صفت یا قید هستند بکاررفته است مانند گاهواره ، نیواره (وردنه برای پهن کردن خمیر) ، مشتواره (هرچیز مانند مشت) و غیره . همچنین در پس‌واژه برای ساختن نام آلت (افزار) نیز بکاررفته است مانند مالہ ، دیده ، استره ، تابه ، رنده و غیره . پس ماهواره بهر جسم مانند ماه توان گفت بویژه به کپسول کوچکی که يك یا چندتن سرنشین دارد و بفاصله‌ی کمی از زمین درمیدان گرایش زمین دور آن میچرخد و از هر باره به‌ماه آسمان یا قمر میماند . فرهنگستان نیز بجای فسیل واژه‌ی سنگواره را تصویب کرد زیرا فسیل جاندار است که عیناً مانند سنگ شده است. تنها ایرادی که به ماهواره میتوان گرفت اینست که در زبان پیشین موجود بوده و به آرش ماهیانه استعمال شده است یعنی پول و پاداشی که سررماه پرداخته میشود . ولی گناهی نیست که این‌واژه دارای در آرش خردمندانه باشد و یا اینکه دیگر آنرا بجای ماهیانه بکار نبریم . بهر حال از واژه‌ی قمر مصنوعی بجا تر است ، این واژه را سیزده کشور عربی بکار برده‌اند بهتر است ما کشور چهاردهم نباشیم زیرا ما زبان جداگانه داریم .

با اینهمه توانایی و رسایی زبان پارسی چرا در ساختن واژه‌های تازه برای کشف‌های تازه‌ی دوران فضا (Space age) در میمانیم و به‌گدایی و در بوزگی از زبان‌هایی که با ما خوشی ندارند رومی‌آوریم ؟ در عصر کنونی همه‌ساله بشر خردمند و دانشمند به اختراع‌های نوینی نایل میشود و ما در این‌ور جهان میباید دست کم بتوانیم واژه‌هایی اندر خور آنها پیشنهاد کنیم و آنها را نامگذاری کنیم . آیا این فرماندگی انگیزه‌ای جز از ناآگاهی و بی‌خبری از دستور زبان و وندها دارد ؟ با داشتن وندهای زنده‌ی فراوان و به‌سبب ساختمان ویژه‌ی زبان‌های آریایی که بر بنیاد اشتقاق از ریشه‌استوار است و ایرانی یکی از برجسته‌ترین این زبان‌هاست، پارسی کنونی توانایی کافی در واژه‌سازی دارد و بجرأت توان گفت که همدی اندیشه‌ها و ساخته‌های بشر و اصطلاحات علمی را که تعریف باریکی دارند میتوان بفارسی برگردانید و واژه‌های کوتاه ، مردم پسند ، خوشنوا و رسا برای آنها درست کرد البته اینکار کوشش و پژوهش بسیار میخواهد. توانایی پارسی در واژه‌سازی از انگلیسی و فرانسه بیشتر است زیرا این‌دو زبان هنوز از لاتینی

۱ - آرش : معنی که مشتق شده است از آوردن

۲ - « وندهای پارسی » ، محمدعلی لوائی ، تهران ۱۳۱۶ ، صفحه‌ی ۵۸ ك

۳ - « دستور جامع فارسی » ، عبدالرحیم همایونفرخ ، تهران ۱۳۳۸ ، بند ۴۴۴

ویونانی یاری میجویند و فارسی در این باره با آلمانی هم پایه‌است. حتی در ساختن واژه‌های همنهاد (مرکب) بوژه صفت‌های گوناگون همنهاد توانایی فارسی برتر از همه‌است. مثلاً زبان ما ازواژه‌ی «دل» که نام (اسم) ساده‌ایست صفت‌های زیر را که همه زبانزد هستند ساخته و پرداخته‌است:

دلارا ، دلارام ، دلایز ، دل‌انگیز ، دلبر ، دلریا ، دلفریب ، دلپذیر ، دلستان ، دلپسند ، دلگشا ، دلچسب ، دلپند ، دلخواه ، دلشنین ، دلنواز ، دلاور ، دلیر ، دلدار ، دلجو ، دلپسته ، دلداده ، دلربوده ، دلخوش ، دلپر ، دلباخته ، دلرمیده ، دلچرکین ، دلتنگ ، دلگیر ، دلواپس ، دلخسته ، دل‌آزرده ، دلبریده ، دلنازک ، دلگرم ، دل‌سرد ، دل‌سخت و همچنین بیمل ، بزدل ، پردل ، شیردل ، گنده دل ، دودل ، یکدل ، تیره دل ، سیاه دل ، روشندل ، سنگدل ، پاکدل ، افسرده دل ، شکسته دل (۵۲ واژه) و چندتای دیگر. و این صفات همه کارهای دل را می‌رسانند و باهوش و خرد ربطی ندارند. اینها همه صفت بودند. همچنین فعل (کار واژه) ها واسم (نام) های بسیاری ازواژه‌ی دل مشتق شده‌اند. هیچ زبان دیگری نمی‌تواند برابر هر یک از کلمات بالا واژه‌ی هم ارز داشته‌باشد و این همه‌معنی‌های دقیق و باریک را باواژه‌های کوتاه و خوش‌آهنگ برساند. افسوس که این واژه‌ی اصیل را که همواره بمعنی «قلب» بوده ست امروزه بجای شکم بکار می‌برند! (از کشف‌های پنجاه‌سال اخیر) زهی بیرحمی و کج‌روی! دریغا که بجای برخی ازواژه‌های زیبای بالا ما امروزه عربی آنها را بکار می‌بریم.

بهمین سان میتوان ازواژه‌ی «گل» تا ۶۰ واژه‌ی مرکب و از واژه‌ی «سر» تا حدود ۲۰۰ واژه‌ی مرکب در فرهنگ‌ها برشمرد. آفرین بر توای زبان توانا.

از سخنانیکه تا اینجا گفته‌ام چنین برمی‌آید که اولاً نیازمندی بیدرنگ به واژه‌های نوین میداریم و ثانیاً توانایی زبان پارسی درواژه‌سازی اگر قواعد دستوری و وندهای آنرا بکار بندیم برای ما کافی خواهد بود و در ساختن واژه‌های تازه و درست فرو نخواهیم ماند.

اکنون لازم‌است واژه‌های نوینی را که در کتابهای علمی موجود بوده و بتصویب فرهنگستان نرسیده‌اند یک‌یک زیر آزمایش و رسیدگی در آوریم و نیک و بد آنها را بسنجیم و چون هدف ما بهتر شدن و اصلاح‌است نخست به واژه‌هاییکه بنظر ما دارای ایراد هستند می‌پردازیم. در این گفتار تنها از چند مثال گفتگو خواهیم کرد و ما بی‌چروکسانیرا که این واژه‌ها را پیشنهاد کرده‌اند نمی‌شناسیم و با آنها طرف نیستیم.

۱- «دما» به‌آرش درجه‌ی حرارت - گویا سازنده‌ی واژه خواسته‌است کلمه‌ای همانند گرما - سرما - درازا - ژرفنا و غیره پیشنهاد کند غافل از اینکه در این واژه‌ها پسوند «آ» به‌صفت چسبیده‌است نه به نام (اسم). در پارسی برای ساختن نام معنی از صفت پسوند «ی» به‌آخر می‌افزایند مانند مردی - دانایی - سنگدلی. ولی برای صفت‌های گرم - سرد - دراز - تنگ - پهن - فراخ - ستبر - ژرف که خاصیت‌های یک‌جسم را وصف می‌کنند اسم معنی با «آ» یا «نا» نیز ساخته شده‌است مانند گرما - سرما - درازا - پهن - ستبر - ژرفنا - تنگنا - فراخنا. پس میتوان با افزودن «آ» به یکی از صفات جسم نام معنی ساخت ولی «دم» صفت نیست بلکه نامی است دارای معنی‌های زیر، ۱- هوایی که وارد شش می‌شود، نفس (عکس آن بازدم)، ۲- هوای خفه که تنفس در آن دشوار باشد (این اطلاق دم دارد، دم گرفته) ۳- کنار و لبه (دم تیغ) ۴- طلوع و برآمدن (سپیده دم) ۵- آلت‌آهنگران (معروف) ۶- لحظه، زمان کوتاه (زمان یک نفس، مشتقات آن دمام، دمبدم) ۷- آه ۸- دم بمعنی بخار نیز میباشد که در ترکیبات دم و دود - دم‌پختک - دم‌ی و غیره بچشم می‌خورد. دمه‌هم معنی بخار و هم معنی بادتند همراه با برف و سرما را داشته‌است (زمستان، دماوند). در فعل دم کردن (ودم‌شدن)

نیز دم تقریباً آرش بخار را دارد :

۱ - اطاق دم کرده یعنی اشباع شده است از بخار ، ۲ - دم کردن جای یعنی گرم کردن آن در آتش کم ، ۳ - دم کردن برنج یعنی پختن آن با بخار خود و در هیچکدام اینها معنی گرما و گرمی مستقیماً وجود ندارد . پس دما به آرش درجه‌ی حرارت از نظر دستوری و از نظر معنی شناسی (۱) نادرست و ناهنجار است و نباید آنرا بکاربرد . بصورت «دما» این واژه صفت فاعلی (صفت مشبیه) است از دمیدن و معنی آن نزدیک است به دمنده و دمان مانند گویا - بینا - شنوا - کوشا ... - در پهلوی پسوند فاعلی «آ» آک بوده است مانند ویناک (بینا) و و تاپاک (تابا) و از اینجا واژه‌ی «دماک» به معنی دمنده ساخته شده که بعدها دماغ شده است . پس دما و دماغ از نظر ریشه‌شناسی یکی هستند .

۲ - «همگن» به آرش متجانس - این واژه را به آرش *homogeneous* یعنی صفت جسمی که خواص آن در همه‌ی نقاط یکسان است بکار برده‌اند غافل از اینکه لفظ گن در فارسی موجود نیست و پسوندی باین شکل نداریم . واژه‌ی انگلیسی درست شده است از پیشوند یونانی *homo* که با «هم» فارسی یکی است و کلمه‌ی یونانی گنس *genus* بمعنی نژاد ، خانواده ، گونه . پس هم‌ارز این واژه در فارسی همگونه یا همگون خواهد بود . گون مخفف گونه است مانند واژه‌های زیر : دگرگون ، واژگون ، گوناگون ، نگون و چندتای دیگر . اما در باره‌ی پسوند گن باید گفت که تنها مثالی که میتوان برای آن آورد لغت همگنان است بآرش همکاران ولی این واژه در اصل همکنان بوده است از فعل کردن (۲) . همچنین گین و آگین (از فعل آگندن) گاهی به گن سبک شده‌اند مانند شوخگن (چرخین) و شرمگن . ولی پسوند گین همواره آلودگی و انباشتی از چیز بد را میرساند مانند سهمگین - اندوهگین - خشمگین - دردگین - گرگین شرمگین و غیره . پس همگن به آرش بالا نادرست است و باید بجای آن همگون یا همگونه گفته شود .

«تنش» به آرش *strain* - هر چه جستجو و کوش کردم نتوانستم به خاستگاه این واژه باین معنی پی ببرم و نمیدانم از کجا آمده است . ظاهراً این واژه حاصل مصدر (مصدر شینی) است از مصدر تنیدن بمعنی بافتن و تابیدن و تار بافتن عنکبوت یا کرم ابریشم و دیگر لفافه کردن (فرهنگ معین) و از اینجا است که عنکبوت را در فارسی تنند ، تنندو ، کارتنگ و کارتنه نامند . از سوی دیگر *strain* عبارت است از تغییر شکلی که در جسم جامد پس وارد آمدن زور یا فشار پدید آید و این تغییر ممکن است الاستیک (کشمان) باشد یا پلاستیک (دائمی) و آنرا بحسب تغییر نسبی گنج یادرازا یا زاویه سنجند . پس دیده میشود که هیچگونه مانستگی و بستگی میان معنی فارسی واژه‌ی بالا و تعریف علمی *strain* وجود ندارد و چرا این واژه را بجای *strain* بکار برده‌اند خدامیداند . گویا روایت یکی از استادان درست باشد که میگوید تنش را از *tension* انگلیسی (به تلفظ تنش و بمعنی کشش) گرفته‌اند با حذف یک نقطه فقط (۱)

فرخ فرحان - تهران - ۱۷ خرداد ۱۳۴۴